

نکته کلیدی آن است که طرف مقابل وبه‌ویژه جریان‌هایی که در پی طراحی اهداف وپیشبرد برنامه‌هایی علیه یک کشور هستند، بنا بر برداشت و تصویر ی که از آن کشور می‌سازند؛ آن را در موقعیت پذیرش یا ستیز یا نظام بین‌الملل موجود تعریف می‌کنند. درحالی که ممکن است آن کشور، به بسیاری از معاهدات و الزامات و هنجارهای بین‌المللی هم پایبند باشد و حتی خود مدعی نقض این موارد علیه خودش باشد. باین حال، توازن قوا (اعم از نظامی، تکنولوژیک، اقتصادی، رسانه‌ای و...) این امکان و ظرفیت را در اختیار قدرت‌های جهانی قرار می‌دهد که کشوری را به‌عنوان ستیزه‌جو تعریف و آن را مصداق «تهدید نظم و امنیت بین‌المللی» معرفی کنند و بر مبنای این تعریف هم، مجموعه اقداماتی از تحریم و محدودیت‌های اقتصادی تا انزوای بین‌المللی و حتی حمله خارجی را علیه آن طراحی و اجرا کنند. این، دقیقاًسیاستی است که از سوی قدرت‌های جهانی در قبال ایران پس از انقلاب در پیش گرفته شد. شاید تا میانه دهه هشتاد و به دلیل آنکه هنوز ایران متأثر از پیامدهای جنگ هشت‌ساله بود و دولت‌های هاشمی و خاتمی نیز بیشتر نگاهی درون‌گرا و توسعه‌ای داشتند، مواجهه نظام بین‌الملل با ایران در حد منازعات لفظی و یا مسائلی چون حقوق بشر بود و حتی تحریم‌های در حد تحریم‌های یکجانبه آمریکا و مواردی چون قانون داماتو بود. اما از اواسط دهه هشتاد و در سایه دورخداد ۱۱ سپتامبر (که تندترین طیف‌های نئونکان را در آمریکا مسلط کرد) و در ادامه، باز شدن پرونده هسته‌ای ایران و نیز طرح شعارهایی از قبیل نابودی اسرائیل و زیر سوال بردن هولوکاست در دولت احمدی‌نژاد، زمینه‌های ارائه تصویری ستیزه‌جو و برهم‌زننده نظم جهانی از ایران تقویت شد. تحریم‌های شورای امنیت که با اجماع قدرت‌های جهانی در ابتدای دهه نود شمسی شکل گرفت، نقطه اوج این روند بود. در چنین شرایطی بود که روی کار آمدن دولت حسن روحانی که تصویری پذیرش‌گر از ایران به جامعه جهانی ارائه می‌کرد و در ادامه، دستیابی به توافق هسته‌ای آن روند را متوقف و تاحدی معکوس کرد. برجام از این نظر بود که اهمیت داشت. برجام فارغ از بندها و مفاد حقوقی و تخصصی آن، پیامی باخود داشت که جامعه جهانی منتظر شنیدن و باور کردن آن بود. آنچه که به‌عنوان «روح برجام» از آن نام برده می‌شود، همین پیام است؛ پیامی که از ایران صادر می‌شد و به جامعه جهانی اعلام می‌کرد نظام سیاسی تصمیم به همراهی و پذیرش نظام بین‌الملل واقعاًموجود گرفته است؛ با همه ظلم‌ها و ناراستی‌ها و زورگویی‌هایی که در آن وجود دارد. برخلاف اقبال اولیه اما، جامعه جهانی این پیام را باور نکرد و نپذیرفت. علت هم آن بود که خیلی زود روشن شد (و رسماًهم در گفتارهای رسمی بر آن تأکید شد) که رویکرد ایران به توافق هسته‌ای، نه یک تغییر استراتژیک در جهت پذیرش نظام بین‌الملل واقعاًموجود، بلکه صرفاً اقدامی تاکتیکی برای خروج از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد و رفع تحریم‌های شورای امنیت بوده است. نپذیرفتن الزامات منطق برجام و ارتقایافتن آن از حرکتی تاکتیکی و مقطعی و موردی به رویکردی استراتژیک از سوی ایران، طبیعتاً پیامدهای خود را بر رویکرد قدرت‌های جهانی علیه ایران گذاشت. شاید کشورهای اروپایی و حتی آمریکا در دولت‌های باراک اوباما و جو بایدن قصدنداشتند این رویکرد ایران را به سطح مواجهه ستیزه‌جویانه ارتقا دهند؛ نوعی رفتار «کج‌دار و مریز» را در قبال ایران پیش گرفتند؛ اما ترامپ و متحدان بین‌المللی را دی‌کال و وبه‌ویژه نتانیاهو از این سنخ نبودند و نیستند. افزایش قدرت نظامی و منطقه‌ای ایران پس از برجام و نقش آفرینی آن در مناسبات سوریه، لبنان و عراق گرچه از منظر منافع و امنیت ملی ایران دارای توجیه بود؛ اما در سطحی کلان‌تر و از منظر قدرت‌های جهانی (به‌ویژه جریان‌های تندرو آمریکا و اسرائیل)، پتانسیل بالایی برای بازتعریف ایران به‌عنوان تهدیدی برای نظم و امنیت جهانی و منطقه‌ای با خود داشت. خودداری از مذاکره و حتی دیدار با ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری وی، از دست دادن فرصت دولت بایدن، روی کار آمدن دولت رادیکال سیزدهم، جنگ اوکراین و متهم شدن ایران به‌ویژه از سوی اروپایی‌ها به هسوسی یا روسیه، دل خوش کردن به سازمان‌هایی از قبیل شانگهای و بریکس، فقدان استراتژی جامع برای مواجهه با بازگشت احتمالی ترامپ و متهمتر از همه حملات هفتم اکتبر ۲۰۲۳ و تشعیف متحدان ایران در منطقه، سلسله تصمیمات و رخدادهایی بود که ایران را از نقطه تفرج برجام در ۲۳ تیر ۱۳۹۴ نهایتاً به حمله نظامی ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ رساند. باز هم باید گفت و تأکید کرد که نه مواضع و سیاست‌های ترامپ و نه ادعاها و جنگ‌طلبی نتانیاهو از منظر حقوق بین‌الملل و ارزش‌های انسانی و بشری، توجیه‌پذیر نیست و فراتر از آن، شورش اولیگارشیک و امپریالیستی علیه همه‌نهادهای بین‌الملل و ارزش‌های لیبرال است. اما مسئله واقعی این نیست که طرف مقابل چه می‌کند. طرف مقابل، طبیعتاً و بر اساس قوایی که در اختیار دارد، سیاست‌های خود را پیش می‌برد و آن را با تعبیری چون «صلح از طریق قدرت» هم تئوریزه می‌کند. مسئله واقعی این است که ایران در مواجهه با چنین پروژه توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه‌ای چه رویکردی داشته است. کدام رویکرد بود که توانست تصویر ایران را از نیرویی ستیزه‌جو و علیه نظم و امنیت جهانی، به نیرویی پذیرش‌گر (هرچند منتقد) تغییر دهد؟ با چنین نگاهی، آیا رویکردی که در برجام اتخاذ شد، مفید و موثر بود و باید از سطح تاکتیک به استراتژی ارتقاء می‌یافت یا رویکردهایی که اتفاقاً آن تصویرسازی‌ها را تقویت کردند؟ واقعیت آن است که برجام، حداکثر امتیازی بود که ایران در برابر قدرت‌های جهانی و در نظام بین‌الملل واقعاً موجود می‌توانست بگیرد؛ مشروط به آنکه مسیر برجام ادامه می‌یافت. این، واقعیتی بود که اسرائیلی‌ها با همه وجودشان آن را درک کردند و به همین جهت نیز بود که در دوران اوباما همه کار کردند تا توافق هسته‌ای حاصل نشود که ناکام ماندند؛ اما در ادامه و در عصر دولت اول و به‌ویژه دولت دوم ترامپ هرچه می‌توانستند، کردند تا بر هم بخورند و احیاناً نشود. وواقعاً این سوال جدی پرسیدنی است: اسرائیل با برجام دشمن بود یا جنگ؟ اگر کمی با خود صادق باشیم و مسیر ۱۰ ساله برجام تا جنگ را بی‌حب و بغض بازخوانیم؛ خواهیم دید نتانیاهو کابوس احیای برجام را در خواب می‌دید و این شش‌ها، رویای ازسرگیری جنگ را می‌بیند.



جنگ‌افروزی تاکتیک نجات

بررسی محاسبات سیاسی نخست وزیر اسرائیل برای ممانعت از آتش بس در غزه



یاسمن طاهریان

خبرنگار گروه بین‌الملل

از نظر تئوری، رهبرانی که جنگ را می‌اندازند و نمی‌توانند از طریق زور به اهداف خود برسند، مجبور به دادن امتیازهایی می‌شوند که زمانی از نظر سیاسی غیرممکن به‌نظر می‌رسید اما در جهان واقعیت، ارزش‌ها و باورهای جوامع عمیقاً درگیر جنگ‌ها می‌شوند و این موضوع حتی برای رهبرانی مانند بنیامین نتانیاهو که به نجات حیات سیاسی و جایگاه خود در تاریخ خود فکر می‌کند، حیثیتی تر هم می‌شود. گاهی اوقات در نبود یک دست‌اندر قطعی، همانند جنگ روسیه در اوکراین، تغییر در سکان داران کشور می‌تواند به جنگ خاتمه دهد. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۵۳ جنگ کره به بن‌بستی رسیده بود که می‌توانست تا ابد ادامه داشته باشد اما تغییر در حاکمیت کشورها آن را به پایان رساند. در ژانویه ۱۹۵۳، دوايت آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا رسید و در مارس همان سال جوزف استالین از دنیا رفت. درست ۴ ماه بعد، آتش‌بس اعلام شد و در جولای ۱۹۵۳ جنگ کره به پایان رسید.

پتریک کینگرلی، روان برگمن و ناتان اودن‌هایمر، روزنامه‌نگارانی که در اورشلیم فعالیت می‌کنند با بیش از ۱۰۰ منبع در اسرائیل، آمریکا و جهان عرب گفت‌وگو کرده‌اند و تعداد بسیاری از پرونده‌ها از جمله صورت‌جلسات، نقشه‌های جنگی و پرونده‌های دادگاهی را مورد بازبینی قرار داده‌اند. آنها در گزارشی در نیویورک‌تایمز به دلایل جنگ‌ستیزی نتانیاهو پرداخته‌اند که در ادامه خلاصه‌ای از آن را می‌خوانید: ۶ ماه پس از آغاز حمله نظامی اسرائیل به نوار غزه، بنیامین نتانیاهو داشت برای پایان دادن به جنگ آماده می‌شد. مذاکرات برای آتش‌بس ادامه‌دار با حماس در جریان بود و نتانیاهو خود را برای مصالحه آماده می‌کرد. اونماينده‌ای را برای انتقال مواضع جدید اسرائیل به میانجی‌گران مصری فرستاده بود. او حالا در جلسه‌ای در وزارت دفاع در تل‌آویو نشسته و نیاز دارد که کابینه را با خود همراه کند. او از طرح خود در جلسه حرفی نزده است و در نظر داشت که ناگهانی از آن رونمایی کند تا وزرایی که مقاومت می‌کردند نتوانند واکنش‌های هماهنگ‌شده‌ای نشان دهند.

آوریل ۲۰۲۴ بود، خیلی قبل‌تر از زمانی که نتانیاهو به عرصه سیاسی بازگردد. این پیشنهاد می‌توانست غزه را دست‌کم به مدت ۶ هفته متوقف کند. می‌توانست درپچه‌ای برای مذاکرات با حماس بر سر آتش‌بس دائمی ایجاد کند. بیش از ۳۰ گروه‌گانی که در آغاز جنگ از سوی حماس به اسارت گرفته شده بودند، می‌توانستند در عرض چند هفته آزاد شوند. اگر آتش‌بس تعدیم می‌شد، تعداد بیشتری آزاد می‌شدند و ویرانی غزه جایی که حدوداً ۲ میلیون نفر تلاش می‌کردند که از حملات روزانه جان سالم

بهدر ببرند، متوقف می‌شد.

پایان جنگ می‌توانست شانس دستیابی به توافق صلح تاریخی با عربستان سعودی، قدرتمندترین کشور جهان عرب را بالا ببرد. ماه‌ها بود که رهبر عربستان به‌طور مخفیانه تمایل خود را به تسریع مذاکرات صلح با اسرائیل نشان داده بود؛ فقط به‌شرطی که جنگ غزه متوقف شود. عادی‌سازی روابط بین دولت‌های عربستان و اسرائیل، دستاوردی که رهبران اسرائیلی از زمان پیدایش اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از آن طفره رفته‌اند، می‌توانست جایگاه اسرائیل در منطقه و میراث درازمدت نتانیاهو را رقم بزند.

اما برای نتانیاهو، آتش‌بس با ریسک شخصی همراه بود. او به‌عنوان نخست‌وزیر، رهبری ائتلافی شکننده را برعهده دارد که به‌شدت به حمایت وزرای راست فراطی که می‌خواستند غزه را تصرف کنند، به اینکه از آن خارج شوند، نیاز دارد. آنها به‌دنبال جنگی طولانی‌مدت بودند که در نهایت به اسرائیل امکان ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین در غزه را فراهم می‌کند. اگر آتش‌بس خیلی زود صورت می‌گرفت، این وزرا ممکن بود تصمیم به فروپاشی ائتلاف حاکم می‌گرفتند؛ امری که منجر به برگزاری انتخابات زودهنگام می‌شد که نظرسنجی‌ها نشان می‌دادند نتانیاهو بازنده آن خواهد بود. نتانیاهو بدون سمت خود، آسیب‌پذیر بود. از سال ۲۰۲۰ او به اتهام فساد محاکمه می‌شود؛ اتهاماتی که انکار می‌کند و اکثراً به اعطای امتیاز به تاجران در ازای هدیه‌ها و پوشش رسانه‌ای مطلوب مربوط می‌شد. اگر نتانیاهو از قدرت محروم می‌شد، توانایی خود را برای برکناری دادستان کل که بر روند دادرسی او نظارت داشت از دست می‌داد؛ همانگونه که دولت‌ش چنین تلاشی را انجام داد.

همانگونه که کابینه اسرائیل درباره مسائل دیگری بحث می‌کرد یکی از دستیاران با پرونده‌ای که جایگاه جدید اسرائیل در مذاکرات را جمع‌بندی کرده بود، سراسیمه وارد اتاق جلسه شد و بی‌سروصدا آن را مقابل نتانیاهو قرار داد. نخست‌وزیر اسرائیل برای آخرین بار نگاهی به پرونده انداخت و با خودکارش کنار برخی از نکات تیک زد. مسیر رسیدن به صلح حاکی از خطری واقعی بود اما او برای ادامه کار آماده به‌نظر می‌رسید.

بتزالل اسموتریچ، وزیر دارایی، در ادامه جلسه اختلال ایجاد کرد. در سال ۲۰۰۵ اسموتریچ که فعال جوانی بود به مدت چند هفته در بازداشت قرار گرفت و با اینکه هیچ‌وقت متهم نشد، به‌ظن توطئه برای عملیات انفجار در خودروهایی در کنار یکی از اداره‌های اصلی به‌منظور جلوگیری از پایان شهرک‌سازی‌های اسرائیلی در غزه دستگیر شده بود. اسموتریچ در کنار ایتمار بن‌گویبر، وزیر امنیت ملی راست افراطی، حالا یکی از قوی‌ترین حامیان آغاز شهرک‌سازی‌ها در غزه در کابینه نتانیاهو به‌شمار می‌روند. او اخیراً از اکثر جمعیت فلسطینیان در غزه خواسته تا این باریکه را ترک کنند. حالا، در این جلسه کابینه، اسموتریچ اعلام کرد که شایعاتی درباره طرحی برای توافق به‌گوشش رسیده است.

جزئیات این طرح او را نگران می‌کرد: «از شما می‌خواهم بدانید که اگر توافق تسلیم این چینی مطرح شود، شما دیگر دولتی نخواهید داشت. کار دولت تمام است.» طبق ساعت جلسه در ۵:۴۴ بعدازظهر نخست‌وزیر اسرائیل مجبور شد تا بین آتش‌بس و نجات سیاسی خود یک گزینه را انتخاب کند. نتانیاهو نجات خود را انتخاب کرد. او به اسموتریچ قول داد که هیچ طرحی برای صلح وجود ندارد: «نه، نه، چنین چیزی وجود ندارد.» با ادامه جلسه، نتانیاهو خیلی آرام به سمت مشاوران امنیتی خود شدم و پیچ‌پچ‌کنان آنچه را که برایشان واضح بود، تکرار کرد: «از این طرح حرفی نزنید.»

❖ رستاخیز سیاسی

جنگ ۱۲ روزه اسرائیل با ایران در ماه ژوئن عمدتاً لحظه باشکوهی برای نتانیاهو محسوب می‌شود؛ لحظه‌ای که اوج بازگشت پرتلاش او از پایین‌ترین نقطه در دوران طولانی حرفه سیاسی‌اش از اکتبر ۲۰۲۳ که مرگبارترین شکست نظامی در تاریخ اسرائیل را رقم زد، نشان داد. اما پس از این حملات، حساب و کتاب و کتاب‌سروشت‌سازتری در انتظار نتانیاهو در‌مسورد جنگ غزه وجود دارد؛ جنگی که بیشتر مناطق این باریکه را با خاک یکسان کرده، جان نزدیک به ۵۵ هزار نفر از جمله مبارزان حماس و همچنین عده بسیاری از غیرنظامیان که نزدیک به ۱۰ هزار نفر از آنها کودکان زیر ۱۱ سال بودند، گرفته است. حتی اگر مذاکرات در نهایت در روزهای آینده حملات اسرائیل را به پایان برساند، هم‌اکنون به‌عنوان طولانی‌ترین جنگ شدید در تاریخ اسرائیل باقی می‌ماند؛ طولانی‌تر از جنگ‌هایی که حول پیدایش اسرائیل در سال ۱۹۴۸ رخ داد؛ طولانی‌تر از جنگ یوم کبیور در سال ۱۹۷۳ که از مرزهای خود دفاع کرد و قاعدتاً طولانی‌تر از جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که توانست غزه و کرانه باختری را تحت کنترل خود درآورد.

با طولانی شدن جنگ، همدردی جهانی که اسرائیل توانست پس از حملات مرگبار به یهودیان از زمان هولوکاست به دست آورد، به رسوایی فزاینده در صحنه بین‌المللی تبدیل شد. دیوان بین‌المللی دادگستری در حال بررسی ادعاهایی مبنی بر ارتکاب به نسل‌کشی از سوی اسرائیل است. در آمریکا، شکست جو بایدن در پایان دادن به جنگ تفرقه‌ای را در داخل حزب دموکرات ایجاد کرد و به آشوبی برای بازگشت ترامپ به قدرت دامن زد و در اسرائیل، جنگ طولانی اختلافات تلخی را در اولویت‌های اسرائیل، ماهیت دموکراسی و مشروعیت نتانیاهو به‌عنوان رهبر تشدید کرد.

چرا پس از گذشت تقریباً ۲ سال جنگ هنوز به نتیجه‌ای قطعی نرسیده؟ چرا اسرائیل بارها فرصت کاهش تنش را رد کرد و در عوض جاه‌طلبی‌های نظامی خود را در لبنان، سوریه و حالا ایران گسترش می‌دهد؟ چرا جنگ ادامه پیدا کرد، حتی زمانی که رهبری حماس تضعیف شده و اسرائیلی‌های